

عشق صوفیانه

جلال ستاری

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۳۴	۱ عشق، فرضِ راه
۴۲	۲ عشق، سبب آفرینش کائنات است
۵۸	۳ عشق مجنون و عقل عاقل
۶۷	۴ محبت در عقل تصرف می‌کند، عشق گردد
۹۴	۵ رابعه شهید عشق الهی
۱۰۴	۶ گونه‌گونه محبت و عشق
۱۴۱	۷ جدال فقیه زاهد با صوفی عاشق
۱۵۹	۸ نظریهٔ وسایط، مرتبهٔ انسان کامل
۱۶۸	۹ مجاز قنطرهٔ حقیقت
۱۸۵	۱۰ جمال پرستی و شاهدبازی
۲۱۸	۱۱ روزبهان بقلی شیرازی، شیخ شطاح
۲۲۵	۱۲ محیی‌الدین بن العربی، شیخ اکبر
۲۴۹	۱۳ دیالکتیک عشق
۲۵۶	۱۴ خالقیت زن
۲۷۱	۱۵ عشق عذری

۲۸۵ فرشته زن ایرانی	۱۶
۲۹۶ دانش روانشناسی صوفیه	۱۷
۳۱۰ دانش عشق‌شناسی صوفیه (۱)	۱۸
۳۳۹ دانش عشق‌شناسی صوفیه (۲)	۱۹
۳۵۷ سخن روانکاوی درد آشنا	۲۰
۳۶۶ عشق واسطه پیوند است	۲۱
۳۷۷ پایان سخن با اشاراتی به کارل گوستاو یونگ	۲۲

پیشگفتار

این کتاب شرح ارجمندترین سخن صوفیه یعنی حدیث عشق است که به گفته شیخ ابوسعید ابی‌الخیر «شبكة‌الحق» است و به قول دیگری، کوه قاف که «هر که بر آن نشست، سیمرغ را ندانست» و بنابراین نردبانی است که پایه پایه تا عنان آسمان می‌رود و به سخنی دیگر، استوارترین رشته پیوند یا «وصلت روحانی» میان حق و خلق، بسان عاشق و معشوق است. به عنوان مثال محمد شیرین مغربی (از عرفای نیمه دوم قرن هشتم هجری و اوائل قرن نهم هجری که مبلّغ و مفسّر ابن عربی است) در توصیف این عشق می‌گوید: «مسافران» آمد و میان حدوث و قدّم نشست:

همچو خطی میان نور و ظلم	برزخی گشت جامع و فاضل
شد یکی ظاهر و یکی مبهم	شد یکی فاعل و یکی قابل
به جهان داشت باردار شکم	بود امکان ز هستی آبستن
به دمی همچو عیسی از مریم	گشت زاینده عالم از امکان
نسبتی دارد او به مادر هم	نیست تنها جهان شبیه پدر
بلکه عشقست سر به سر عالم	بلکه از عشق شد جهان زاده
دید خود را به صورت آدم	یافت خود را به کسوتِ حوّا

و جای دیگر خطاب به عشق می‌گوید:

وامقی گاه و گاه عذرائی	لیلی‌ای گاه و گاه مجنونی
گاه یوسف گهی زلیخائی	گه عزیزی و گاه مصرِ عزیز
تا ز مشرق چو مهر برنائی ^۱	مغربی کی رهی ز مغرب خود

۱- دیوان محمد شیرین مغربی به تصحیح دکتر لئونارد لونیان، تهران - لندن ۱۳۷۲/۱۹۹۳، ص ۴۲۳-۲۲۴ و ۴۴۵.

با اتحاد حاصل می‌شود و یا با حلول، صوفی مشتاق وصل را از معرفت حق بی‌نیاز نمی‌کند، اما معرفت در این طریق، کشف است و وجد و اشراقات قلبی و باطنی؛ از اینرو به اعتقاد صوفیه‌ای که از عشق الهی دم می‌زنند، طریق عشق، به مقصد و مقصود یعنی دریافت جمال و کمال حق راهبر است، نه راه عقل جزوی^۴.

اما از لحاظ روانشناسی، عارف نیازمند آن است که دوست بدارد و دوستش بدارند. چون معشوقی، در وهله نخست، وسیله گریز و رهایی از محبس تنهایی است و تنهایی، شکنجه‌ایست که صاحب‌دلان از رنج و عذابش، بی‌مناکند؛ و معشوقی مورت این احساس امیدبخش است که حامی‌ای قدرتمند و کارآمد، نگاهدار و متکفل آدمی (معشوق) است، شخصی (الهی، خداوار یا محتشم) راهنما و پشتیبان و مشوق اوست و نیازهایش را برمی‌آورد و با دوام حضور خویش، به وی نیرو و توان می‌بخشد؛ به همین جهت معشوق، احساس آزادی و خلاصی و رهایی و انبساط و نشاط می‌کند، چون از دولت عشق عاشق، به خود اعتماد می‌یابد و از شک و تردید درباره قابلیت و لیاقت خویش فارغ می‌شود، بدین جهت که یقین دارد عاشق، قدر وی را که معشوق است، می‌شناسد. بنابراین هر چه شأن و منزلت عاشق (یا معشوق) والاتر باشد، رضایت و شفع معشوق (یا عاشق) نیز بیشتر است. در نتیجه، حاصل معشوق خدا بودن اینست که هم نیاز عارف عاشق به مقبول افتادن در پیشگاه محتشم حق و قدر دیدن به تمام و کمال، برآورده می‌شود و هم متعاقباً این حاجت وی که عرض وجود و خودنمایی کند، تشفی می‌یابد. پس اگر طالب فنای خویش در حق است، ازینروست که بدو بقا یابد؛ این خاکساری و خوارخویشی و مذلت و افتقار از سر «آزارطلبی» نیست، بلکه برای آنست که بعداً بتواند تمام قد، با فرّ و شکوهی که از دولت عشق یافته است، سربلند و انگشت‌نمای خلاق، به پا خیزد، چون با کوچک‌شمی خویش و اظهار عجز و نیاز، معشوق حق شده است که عاشقی برتر از او نیست. علاوه بر این اکنون که معشوق حق است، خوشدل و گشاده‌روست و بر همه عالم عاشق است و بدین جهت، مستعد و مهیای فداکاری و جان‌نثاری است که نیازمندی عمیق دیگر اوست که آن هم از برکت عشق برآورده

۴- «وگره کمال عشق الهی به صورت عقلی کلی ظاهر می‌شود و کمال عشق، همان عقل کلی است» (دکتر جواد نوربخش، عشق، ۱۳۵۴، ص ۱۰). به همین جهت، شیخ احمد رومی از مشایخ سلسله مولویه سده هشتم هجری، پس از ذکر چهار خبر: «اول ما خلق الله نوری» و «اول ما خلق الله القلم» و «اول ما خلق الله العشق» و «اول ما خلق الله العقل»، می‌گوید: «این چهار حدیث به معنی واحد است، رسول خدای به اسماء مترادفه یاد فرموده است»، دقایق الحقایق، همان، ص ۱۱۵.

۱

عشق فرض راه

تصوف عاشقانه، خداپرستی به سائقه عشق و محبت است و صوفیه که معتقد بودند «کمالیت دین در کمالیت محبت است»^۱، رابطه خالق صاحب کمال جلال و جمال مطلق را با مخلوق، همچون پیوند عشق میان عاشق و معشوق می‌بینند و باور دارند که «هیچ آفریده‌ای نیست که در وی آتش عشق خدا نیست»^۲، و بنابراین، عشق همه‌کس را فرض راه است، چون «به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد»^۳ و همین عقیده است که معرکه آراء و مورد اعتراض شدید ظاهرینان و متشرعه و فقها واقع شده و بر سر آن، ماجراها رفته است.

چرا صوفیه رابطه حق با خلق را عاشقانه دانسته‌اند؟ بیگمان بدین علت که به اقتضای حاجت درونی انسان، ممکن نبوده است برقراری رابطه با مبدأ وجود را که جمال مطلق است، رابطه‌ای عاشقانه نبینند و به همین دلیل، این رابطه، به گمان‌شان، هم مستقیم است و هم دوسری بدین معنی که با رشته‌ای دوجانبه، خدا و انسان را به هم می‌پیوندد، درست بسان پیوند عاشقانه میان عاشق و معشوق: البته این اتصال مستقیم عاشقانه که یا

۱- نجم رازی، مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳ و ۱۵۶.

۲- شیخ احمد رومی، دقایق الحقایق، به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی - محمد شیروانی، ۱۳۵۴، ص ۱۲۹.

«محبت حق تعالی حقیقتی است که در قلبها نهفته شده، نغمه‌های دلنواز مأمور به اظهار آن هستند و حقیقت غیرت، موکل بر اخفای آن می‌باشد». شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان، به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین‌القضاة همدانی با اصل و ترجمه کتاب الفتوحات الرباطیه فی مزج الاشارات الهمداتیة، به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم، مشهور به خطیب وزیر (قرن نهم ه. ق.)، به کوشش جواد مقصود، ۱۳۵۴، رساله فی المحبة، ص ۶۲۵-۶۱۸.

۳- عین‌القضاة، تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، ۱۳۴۱، ص ۹۷.

می‌شود. به قول عارف: «شاید که محبت الهی با شفقت بر خلق در یک دل جمع شود و بعضی را آن شفقت، محبت نماید. و نشان آنک شفقت است آن بود که اگر صاحب این دو وصف را مخیر کنند میان ترک طرفی و ایثار دیگری، طرف خلق ترک گیرد»^۵.

نتیجه آنکه عارف عاشق، از رهگذر عشق خوش‌سودا به صلح و آرامش درون می‌رسد و آن سکینه و طمأنینه‌ایست که روح هنگامی بدان دولت دست می‌یابد که از بار غرایز و امیال و نخوت و ناموس سبکبال شده دریابد که زان پس تلاش و کوشش و جدّ و جهد، مایهٔ گرانجانی وی نیست، بلکه عین راحت و رهیدگی و وانهادگی خویشتن است.^۶

اما آیا عارف تنها به اتکاء روانشناسی عشق و معرفت‌النفس خویش، بدین کشف نایل آمده است که عشق فرض راه است؟ درست است که مشایخ صوفیه، طبیبان غیبی یا الهی بوده‌اند و راه و رسم‌شان در تشخیص بیماری و نوع درمان آن، گونه‌ای روانکاوی است و بدین‌لحاظ در زمرهٔ روانشناسان بزرگ محسوبند و بنابراین بیگمان درون‌بینی و شهود عارف در شناخت حالات نفس و علم تعبیر وقایع و تأویل منامات، صائب و کارساز بوده است، اما به گمانم وی هرگز نمی‌توانسته و یا پروا داشته که بی پشتوانهٔ کتاب و سنت، از عشق حق دم زند.

منتهی در قرآن از محبت سخن رفته است نه از عشق (که به قول نیکلسون «تکیه کلام و سمبولیسم عاشقانه صوفیه است»)^۷: قل ان کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ (آل عمران، ۳۱): بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد؛ یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یتأتی اللّٰه بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی‌المومنین اعزة علی‌الکافرین یرجوا اللّٰه (المائدة، ۵۴): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک، زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مومنان فروتنند و در برابر کافران سرکش، در راه خدا جهاد می‌کنند؛ و من الناس من یتخذ من دون اللّٰه اندادا یتحیونهم کحی اللّٰه والذین امنوا اشد حباله. خلاصه شرح تعرف، به تصحیح دکتر احمد علی رجایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۴۵.

۵- عزالدین محمود بن علی کاشانی (متوفی سنه ۷۳۵)، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همائی، بی‌تا، ص ۴۰۷.

6- Lucien Febvre, *Amour sacré, amour profane, autour de l'Heptaméron*, 1944, p. 103-4.

۷- ر. آ. نیکلسون، مقدمه رومی و تفسیر مثنوی، ترجمهٔ اوانس اوانسیان، ۱۳۵۰، ص ۱۶۲.

دوست می‌دارند.^۸

اما «مبادی عشق، محبت است و بعد از آن شوق است و نهایتش عشق است و آن استغراق محبت است»^۹، یا به قولی دیگر، عشق، نتیجهٔ محبت یا «افراط محبت» است و بنا به تعریف و طبقه‌بندی شاه نعمت‌الله ولی، این مقام شریف الهی را «لقاب اربعه است... اول حب است... و دیگر ود است... سوم عشق است و آن افراط محبت است... و چارم هواست...»^{۱۰}.

بنابراین شدت حب، عشق نامیده می‌شود. بدینجهت گفته‌اند عشق، محبتی است که از حد بیرون رفته باشد، یا عشق، محبت مفرط یا کمال محبت است، و یا «عشق... نتیجهٔ محبت است»^{۱۱} و رابعه، چنانکه بیاید، به استناد آیهٔ یحبهم و یحبونه («دوست دارد که دوست دارندش»)، بی هیچ تردید و تزلزل، واژهٔ حب را در تعبیر عشق الهی به کار می‌برد و آن مفهوم را در رباعی مشهور خویش تفسیر می‌کند.

پس، مقصود یکی است: «حقیقتی منزّه از تعین (پیش از بروز به کسوت معشوق و عاشق)، خواه حبش تام نه و خواه عشق»، چنان که از حدیث نبوی‌ای که عین‌القضاة نقل کرده، همین معنی مستفاد می‌شود: «اذا احب الله عبداً عشقه و عشق علیه، فیقول: عبدی انت عاشقی و محبّی انا عاشق لک و محبّ لک ان اردت اولم ترد. او بندهٔ خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق شود و بنده را گوید تو عاشق و محب مایی و ما معشوق و حبیب توایم... اگر تو خواهی و اگر نه»^{۱۲}.

۸- به قول عارفی «صفت محبت حق تعالی به شریعت آمده است چنان که گفت: «یحبهم و یحبونه» و دیگر گفت: «قل ان کُنتُمْ تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله» و جایی دیگر گفت: «و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحباله والذین امنوا اشد حباله». خلاصه شرح تعرف، به تصحیح دکتر احمد علی رجایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۴۵.

۹- روزبهان بقلی شیرازی، رساله‌القدس و رساله غلطات السالکین، به سعی دکتر جواد نوربخش، ۱۳۵۱، ص ۸۵-۸۶.

۱۰- رساله‌های شاه نعمت‌الله ولی، جلد اول، به سعی دکتر جواد نوربخش، ۱۳۵۵، ص ۲۰۸-۲۱۱. خاصه ر. ک. به: ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۴۰، باب چهل و نهم، در محبت، ص ۵۵۲-۵۷۳؛ و کشف‌المحجوب، ابوالحسن الجلابی الهجویری، به تصحیح و ژوکوفسکی، ۱۳۵۸، باب‌المحبه، ص ۳۹۲-۴۰۴.

۱۱- ابوبکر عبدالرحمن بن محمد رازی معروف به نجم‌الدین دایه (درگذشته در ۶۵۴)، رسالهٔ عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق‌العشق)، به تصحیح تقی‌تفصلی، ۱۳۴۵، ص ۷۴.

۱۲- تمهیدات، همان، ص ۱۱۲.